**اصول، جلسه 70: 25/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد استصحاب در شبهات حکمیه بود که مرحوم آقای خویی استصحاب بقای مجعول را با استصحاب عدم جعل زائد معارض دیده بودند. به تناسب این بحث شهید صدر این بحث را مطرح کردند که اصلاً استصحاب بقای مجعول به چه وجهی جاری می‌شود. با توجه به این‌که مجعول وجودی جز وجود جعل ندارد، بنابراین هم حصة حدوثی و هم حصة بقایی مجعول هر دو در آن واحد به وسیلة جعل محقق می‌شوند و حدوث و بقاء در مجعول وجود ندارد. بعد ایشان در وجه مختارشان در پاسخ به این اشکال اینجوری بیان کرده‌اند که مجعول همان جعل است ولی به حمل اوّلی. جعل به حمل شایع صناعی جعل نامیده می‌شود و مجعول به حمل اوّلی همان جعل به حمل اوّلی است، البته این حمل اوّلی یک حمل مسامحی عرفی هست ولی این حمل مسامحی عرفی احیاناً عرف آن را منشاء اثر می‌داند و کاشف از این هم این هست که استصحاب بقای مجعول را آقایان همه صحیح دانستند و هیچ کسی شبهه‌ای در استصحاب بقای مجعول ذاتاً به ذهنشان خطور نکرده. اگر اشکالی باشد اشکال معارضه با استصحاب عدم جعل زائد است و الا در این‌که ذاتاً استصحاب بقای مجعول جاری می‌شود تردیدی ندارد. خب این تحلیل شهید صدر بود. بعد از این تحلیل در حل مشکلة تعارض می‌خواهند ایشان بهره بگیرند. حالا ما عرض کردیم که به نظر می‌رسد که این تحلیل، تحلیل درستی نباشد و مجعول یک وجود حقیقی که صحت سلب ندارد دارد، البته آن وجودی هست که انتزاع می‌شود از جعل. ولی این انتزاع از جعل شدنش معنایش این نیست که وجودش به همان وجود جعل باشد. حالا من به تناسب یک سری مثال‌هایی در جلسة قبل زدم حالا برای تکمیل بیشتر این بحث در ضمن بعضی مثال‌های دیگری سعی می‌کنم این بحث را بیشتر توضیح بدهم. ببینید وقتی شارع مقدس می‌فرماید که من حاز ملک. ملکیت به معنای فرض القدرة است. ما یک قدرت تکوینی داریم، انسان مثلاً نسبت به اعمالش قدرت دارد تکویناً. خب می‌آییم این قدرت تکوینی را در مورد بعضی موارد به نحو فرضی ثابت می‌گیریم. یک شخصی که نسبت به یک مالی این را ما قادر فرضی در نظر بگیریم، اینجا آن شخصی که مالک هست نسبت به این شیء قدرت تکوینی داشتنش این حقیقی نیست، صحت سلب دارد. ولی در طول فرض قدرت به جهت فرض قدرت یک عنوانی بر این آقای مالک صدق می‌کند، مفروض القدرة بودن، مفروض القدرة بودن یک عنوانی هست که دیگر صحت سلب ندارد. هرچند این مفروض القدرة بودن تحققش به وجودی غیر از وجود فرض نیست. ولی این‌که تحققش به وجودی غیر از وجود فرض نیست معنایش این نیست که خود آن فرض باشد. بلکه یک عنوانی هست که بر همان وجود خارجی صدق می‌کند. و اینجا بین فرض قدرت و خود آن مفروض القدرة بودن تفاوت‌هایی وجود دارد. مفروض القدرة، حالا قبل از آن این را عرض کنم، اگر مفروض القدرة یک اسم خاصی داشته باشد که عملاً هم دارد که اسم مالک به مفروض القدرة، مفروض القادریة اسمش مالک هست، این مالک، در مثال من حاز ملک با تحقق خارجی حیازت این مالکیت هم تحقق پیدا می‌کند. ببینید بین فرض قدرت و مفروض القادریة تفاوت‌هایی وجود دارد. فرض قدرت متقوم به ذهن هست. در ذهن تحقق دارد. ولی مفروض القدرة آن شیء خارجی هست، مفروض القدرة یعنی آن شیءای که برای صورت ذهنیه‌اش قدرت فرض شده است. یعنی یک شخصی او را، صورت ذهنیه‌اش را تصور کرده در عالم ذهن یک فرض قدرت بر او کرده. عرض کردم در مسألة معلوم بالذات وقتی علم را ما به معنای حضور صورة الشیء می‌گیریم معلوم بالذات خارج است اصلاً. چون خارج هست که اصلاً معلوم بالذات و العرض نداریم. معلوم آن خارج است، چون معلوم یعنی آن چیزی که صورتش در ذهن حاضر است. آن خارج هست که صورتش در ذهن عالم حاضر هست. اینجا هم مفروض القدرة یعنی آن چیزی که فرض قدرتش در ذهن فارض تحقق دارد. این مالک خارجی هست آن شخصی که خارجاً حیازت کرده است، او هست که برای او فارض، فرض قدرت کرده است. پس بنابراین بین فرض قدرت و مفروض القادریة تفاوت‌هایی هست. اوّلاً فرض قدرت قوامش به ذهن است. مفروض القادریة در خارج تحقق دارد. ظرف تحققش خارج است. مفروض القدرة، فرض قدرت الآن بالفعل موجود است. ولی فرض قدرت بستگی دارد آن زمانی که حیازت تحقق پیدا بکند مشروط به تحقق این حیازت خارجی است. این هم دو نکته. نکتة سوم فرض قدرت در زمان حال هست. یعنی همان زمان فرض هست. مفروض القدرة ممکن است در آینده باشد. حالا گاهی اوقات آن آینده هم در واقع یک چیزی شبیه همان شرط هست ولی من آن را جدا در نظر می‌گیریم. کما این‌که مثلاً در تصور من وقتی بهشت را الآن تصور می‌کنم، بهشت همان بهشت خارجی به وصف متصور بودن من متصف می‌شود. چون چیزی، آن بهشت خارجی چیزی است که تصورش در ذهن من تحقق پیدا کرده و هست. این وصف متصور بودن بر بهشت خارجی منطبق می‌شود. ولی این نحوة انطباقش اینجور نیست که یک وصف حقیقی به آن معنا باشد. این یک نوع وصف، ولی واقعیت دارد، صحت سلب ندارد، به تبع فرض آن وصف بر آن خارج محقق می‌شود. این هم دو نکته، یعنی تفاوت‌هایی که بین فرض و مفروض القادریة هست، اوّلاً فرض متقومش وجود ذهن است، مفروض در عالم خارج تحقق دارد. مفروض القادریة. فرض بالفعل است، مفروض می‌تواند مشروط باشد. فرض موجود هست در زمان حال، مفروض ممکن است آینده باشد، یا ممکن است گذشته باشد، زمان فرض و مفروض ممکن است فرق داشته باشد. فرض واحد است، مفروض ممکن است متعدد باشد. من الآن برای تمام کسانی که حیازت کرده‌اند ملکیت را فرض می‌کنم. با یک تصور وُحدانی ملکیت‌های متعدد را محقق می‌کنم. یعنی مفروض القادریه‌های متعدد را محقق می‌کنم. چون در واقع همان جنبة کلی که یک مفهوم می‌تواند مصداق‌های بسیار داشته باشد، مفهوم کلی مفهومی است که یصلح للصدق علی الکثیرین، این هم از سنخ همان مفهوم هست. مفروض القادریة، فرض قدرت یکی است، ولی مفروض القادریة می‌تواند متعدد باشد، من اشیاء متعدد را با یک فرض واحد محقق کنم. این مفروض القادریة که اسمش را یک اسم خاص دارد که اسمش مالک هست، مالک منشاء یک سری آثاری هست. مالک می‌تواند در ملکش تصرف کند. دیگران نمی‌توانند بدون اجازة مالک در ملک مالک تصرف کنند. اینها همه متعلقشان خارج هست. همان مالک خارجی هست که می‌تواند در ملکش تصرف کند. ملک خارجی هست که مالک می‌تواند در آن تصرف کند و دیگران نمی‌توانند در آن ملک خارجی بدون اجازة مالک خارجی بعد از تحقق ملک خارجی تصرف کنند. تحقق ملک خارجی هم متوقف هست بر این‌که آن سبب ملکیت در عالم خارج تحقق پیدا کند. همة این احکام روی خارج می‌رود. و آن وصف مالک، وصف مملوک، و احکام مالک و احکام مملوک همه متعلقش خارج هست. البته عرض کردم که اینها تحققشان انتزاع می‌شوند از همان تحقق فرض. تحقق جداگانه‌ای از فرض ندارند. ولی معنایش این نیست که دقیقاً با فرض یک اتحاد وجودی داشته باشند. نه، یک به هر حال چیزی هست که ما وجداناً آن را درک می‌کنیم. و همین مقدار کافی هست، آن وجداناً این بحث مسامحة عرفی نیست. صدق حقیقی عقلی می‌کند. این هیچگونه مسامحه‌ای درش وجود ندارد، بر خلاف فرمایش آقای صدر که این را یک نوع مسامحة عرفی می‌دانند و امثال اینها، نه، اصلاً مسامحة عرفی نیست، یک امر حقیقی هست. یک مثال دیگری عرض کنم، فرض کنید کسی وصیت می‌کند. موصی می‌گوید بعد از مرگ من این ملک زید، اینجا ولو وصیت الآن تحقق دارد، ولی به چی سفارش کرده؟ مورد سفارش چی است؟ مالکیت بعد از مرگ مورد سفارش است. این هم در واقع آن شخصی که به مالکیت او سفارش شده، حالا به نحو وصیت تملیکیه در نظر بگیرید. مالکیت بعد از مرگ را من همین موصی، همین الآن مالکیت آینده‌ای که، آن زمانی که خودش موجود نیست را اعتبار می‌کند، آن را، حالا حقیقت اعتبار همان فرض و تصور است. یک حقیقت، این یک نوع حقیقتش با حقیقت فرض تفاوت خاصی ندارد. آن چیزی که منشاء اثر هست، یعنی شخص می‌تواند در ملک خودش تصرف کند، در افق وصیت موصی، موصی له را بعد از مرگ خودش مالک تصور کرده است. این مالکیت یک امر خارجی هست که به تبع وصیت در عالم خارج برای موصی له تحقق دارد. ممکن است موصی له الآن اصلاً خودش زمان وصیت محقق نباشد، و یک، آخرین بچه هم فلان شیء را برای او بگذارید. در حالی که موقع وصیت اصلاً آن شخص تحقق خارجی ممکن است نداشته باشد. ولی خب چون او را مفروض الوجود فرض کرده و در آن افقی که فرض کرده برایش مالکیت را در نظر گرفته. و این مالکیت موضوع هست برای حکم عقلا به ترتب آثار. عقلا آثاری را مترتب می‌کنند بر عقلا و شرع، الوصیة علی حسب ما اوصی به الموصی. خب این منشاء اثر هست و آن موصی به موضوع هست برای حکم عقلایی و شرعی به ترتب آثار. خب این هم یک مثال دیگر.

یک مثال دیگر عرض کنم، ببینید در جایی که. این مثال‌هایی که زدم همه‌اش در مورد احکام وضعیه بود. در احکامی که یک مثالی در جلسة قبل هم زدم، الماء المتغیر، ماء متغیر هم که نجاست در آن کار شده، آن هم حکم وضعی بود که عرض کردیم ماء متغیر نجاست بر ماء متغیر به وجود خارجی‌اش حمل می‌شود و ماء متغیر حدوث و بقاء دارد بعد از زوال تغیرش به خودی خود ممکن است نجاست برش رفته باشد، ممکن است نجاست برش نرفته باشد، بنابراین استصحاب بقای نجاست ماء متغیر ذاتاً مشکلی ندارد، فقط بحث این‌که آیا معارض با استصحاب عدم جعل نجاست زائل می‌شود یا نمی‌شود را باید دنبال کنیم. خب اینها همه در احکام وضعیه بود.

اما یک مقداری هم در مورد احکام تکلیفیه عرض بکنم. ببینید حالا من این مثال را می‌زنم. اگر شارع مقدس می‌گوید المستطیع یجب علیه الحج. اینجا یک وجوبی را شارع مقدس جعل کرده. یک موقعی ما وجوب را به عنوان یک اعتبار در نظر می‌گیریم، شارع مقدس این اعتبار را که محقق می‌کند، اعتبار ایجاب و وجوب را که محقق می‌کند، آن مستطیع خارجی کسی است که به وصفی متصف می‌شود، به مکلف بودن متصف می‌شود. تکلیف که متوجه‌اش می‌شود شارع جعل تکلیف که می‌کند، آن مستطیع خارجی به وصف مکلف بودن متصف می‌شود. مکلف بودن، مکلف یعنی کسی که شارع مقدس او را تصور کرده، و تکلیفی را بر دوشش گذاشته. این تکلیف بر دوش آن مکلف خارجی گذاشته شده. البته به توصیف تصور آن مکلف و حضور صورت آن مکلف در ذهن تکلیف کننده و شارع مقدس. خب اینجا، همچنین آن فعلی که در مکلف به هست، آن فعل بوجوده الخارجی مورد تکلیف هست. ولو شارع مقدس صورت ذهنی‌اش را تصور کرده، ولی مکلف به، یعنی آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش را شارع تصور کرده، و من را به طرف آن تحریک کرده و به طرف او هُل داده و بعث کرده. خب اگر آن اعتبار را در نظر بگیریم، آن معتبر ما، مکلف ما و مکلف به ما، آن فرد خارجی و آن فعل خارجی هست. حالا اگر بحث تکلیف را بگویید حقیقتشان تحریک و بعث هست، بعث هم آن کسی که مبعوث هست، مبعوث آن شخص خارجی است، آن مستطیع در آن ظرفی که استطاعت برایش حاصل می‌شود. اوّلاً آن فرد خارجی است، قبل از تحقق استطاعت برای آن فرد خارجی بعث وجود ندارد، بعث متوجه آن، تحریک متوجه آن شخص خارجی است. من آن شخص خارجی را می‌خواهم تحریک کنم. مبعوث الیه همین فعل خارجی است. آن شیء خارجی من بعث می‌کنم. همچنین حالا یا شما تعبیر بفرمایید اراده. مراد من آن حج خارجی است. این حج خارجی را مراد منه، من از کی می‌خواهم؟ از همان شخص خارجی می‌خواهم که آن شخص خارجی به وسیلة تکلیف من می‌خواهم آن مراد را محقق کند و فعلیت ببخشد. آن چیزی که حالا، پس اراده هم که شما در نظر بگیرید اراده یعنی مراد و مراد منه آن خارج هست. مراد یعنی فعلی که تصور آن فعل در ذهن تکلیف کننده و شارع مقدس ایجاد شده، و با تصورش در ذهن شارع مقدس، شارع مقدس می‌خواهد این را در خارج به توصیف، به توسط مراد منه محقق کند. مراد منه بعد از این‌که آن شرایط وجوب تحقق پیدا کرد تحریک می‌شود و اراده به تحقق او بعد از تحقق آنها تعلق گرفته. همچین حُب هم بخواهید تعبیر بکنید. عرض کردم محبوب آن فعل خارجی هست. این‌که شهید صدر اینجا هم در پاسخ یکی از، یک کلام مرحوم آغاضیاء را می‌آورند یک بیان فلسفی، بعد خودشان یک بیان عرفی ذکر می‌کنند و می‌گویند این بیان بیان مسامحی است، و چون بیان مسامحی است برای حل مشکلة حدوث و بقاء داشتن مستصحب حلّش چیز نیست، آن می‌فرمایند محبوب بالذات آن صورت ذهنیه است، این بالعرض و المجاز حب به خارج سرایت می‌کند. که ما عرض کردیم این بستگی دارد که همچنان که حاج آقا اشاره می‌فرمودند که ما حُب را چه معنا کنیم؟ اگر حب یعنی محبوبیت. محبوب یعنی آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش مُحِب را مسرور می‌کند. مُحِب را ابتهاج نفسانی برش ایجاد می‌کند. خب این به این معنا چیزی که صورت ذهنیه‌اش ابتهاج نفسانی می‌آورد این عنوان فقط بر فاعلش منطبق است. اصلاً بر صورت ذهنیه قابلیت انطباق ندارد. چون صورت ذهنیه که صورت ذهنیه‌اش ابتهاج نمی‌آورد، خودش ابتهاج می‌آورد. و فرض این است که ما حُب را به معنا گرفتیم. حُب یعنی چیزی که صورت ذهنیه‌اش برای مُحِب ابتهاج آور است. ما هم اگر این شکلی بگوییم محبوب، یعنی آن چیزی که صورت ذهنیه‌اش برای مُحِب سرور آور است و دلش می‌خواهد که این صورت ذهنیه در عالم خارج تحقق پیدا کند. و این شیءای که صورت ذهنیه‌اش در افق ذهن شارع مقدس تحقق پیدا می‌کند آن شیء خارجی است. پس بنابراین محبوب آن صورت ذهنیه نیست. محبوب وجود خارجی شیء است. محبوب منه که همان مکلف هم باشد، آن هم وجود خارجی است. پس بنابراین در این مثال المستطیع وجب علیه الحج، این مستطیع بعد از این شخص مکلف، بعد از این‌که شخص خارجی، بعد از این‌که برایش استطاعت حاصل می‌شود از او حج خواسته شده است. پس برای این‌که شخص به صفت مکلف بودن متصف بشود باید شرایط وجوب که یکی از آنها استطاعت هست در حق او خارجیت داشته باشد تا به صفت وجوب و من یجب علیه، مکلف، کسی که وجوب در حقش وجود دارد متصف بشود. پس بنابراین تکلیف کردن به عنوان یک فعل از شارع که سر می‌زند این تکلیف کردن در همان زمان تکلیف کردن مکلف را به وصف مکلف بودن متصف نمی‌کند. تکلیف کردن باعث می‌شود که آن زمانی که آن مکلف شرایط وجوب در حقش تحقق خارجی پیدا کند، برای او آن تکلیف تحقق پیدا کند و به وصف مکلف متصف بشود. و آن هم که موضوع حکم عقل به لزوم امتثال هست، همین اصلاً این را بیشتر در موردش توضیح خواهیم داد. آن چیزی که، یعنی آن کسی که شارع مقدس می‌گوید باید مکلف به را انجام بدهد، این شخص بعد از تحقق شرایط وجوب هست، بعد از این‌که استطاعت تحقق پیدا می‌کند شخص به وصف واجب بودن متصف می‌شود. و این است که در روایات تعبیر شده اذا زالت الوقت، یا زالت الشمس وجب الصلاة و الطهور این معنای واقعی‌اش است. هیچگونه. چون اصلاً وجوب اسم است برای آن حالت تحقق بالفعل تکلیف و تحقق بالفعل تکلیف و این که یک چیزی گردنگیر انسان بشود بعد از زوال هست. بنابراین این شبهه‌ای، این‌که علمای بزرگ اصلاً به این شبهه توجه نکرده‌اند، به این اشکال توجه نکرده‌اند به دلیل این‌که بالوجدان حدوث و بقاء را در این مثال‌های استصحابی می‌دیدند. ماء متغیر بعد از این‌که تغیر درش حاصل می‌شود به وصف نجاست متصف می‌شود، ما شک داریم که این وصف نجاستی که در ماء متغیر بوجوده الخارجی محقق شده بعد از این‌که تغیر از این ماء متغیر به خودی خودی برطرف شد آیا آن وصف نجاست درش هنوز باقی هست یا درش هنوز باقی نیست، استصحاب بقای نجاست را ما می‌توانیم آنجا انجام بدهیم. بنابراین به نظر می‌رسد که این با این تحلیل مطلب فکر می‌کنم واضح بشود که تحلیل شهید صدر تحلیل ناتمامی هست و حالا نتیجه‌گیری که برای جمع بین، حل مشکلة تعارض استصحاب بقای مجعول و استصحاب عدم جعل زائد هم هست این را ان‌شاءالله در جلسة آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان